

متن پرسش

با سلام و تقدیم احترام محضر استاد عزیز و بزرگوaram: کجاست مأوایی که در این زمانه ی بی پناهی و گریز و ترس، "بتوان" در آن پناه گرفت؟ کجاست تفکری که سرگرمی نیست؟ کجاست تفکری که تنها مسکنِ وهم، نیست؟ کجاست حقیقت و ذاتش چیست؟ کجاست "آرام - گاه" حقیقی؟ غر آیاتی را که از من روی می گردانند، بفرستید؛ شاید... با سپاسگزاری پیشین

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آن گاه که انسان خود را در اوج معلق بودن هیچ هویتی را نتوانست برای خود بیابد إلاّ تعلق محض به بیکرانه‌ای که هم هست و هم نیست، هم همه‌ی تکیه‌گاه انسان است و هم هیچ‌گاه به تملک انسان در نمی‌آید؛ از سرگرمی‌های وَهْمی خواهی نخواهی آزاد خواهد بود و با خدای پیامبران ابراهیمی آشنا خواهد گشت به همان معنایی که امام الموحّدین «علیه‌السلام» در مناجات شعبانیه از حضرت حق می‌خواهد که همه‌چیز را برای او ویران کند تا معلق به عزّ قدس او باشد. که این معنای «فنا» در فناست. بنگر چگونه با خدای خود این بنیادین‌ترین نحوه‌ی حضور و وجود، رابطه برقرار می‌کند! آن گاه که می‌گوید: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»؛ خدایا! نهایت بریدن از غیر خودت را به من مرحمت کن، و چشمهای قلبهای ما را به سوی نظر به خودت بگشا، تا آن حدی که چشمهای دل، حجابهای ظلمانی دل و حجابهای نوری را نیز پاره کند و هیچ واسطه ای بین ما و تو نماند، پس وصل شود آن قلب به معدن عظمت و شکوه تو، تا انوار الهی بی واسطه بر قلب ما تجلی کند و روحهای ما معلق و متصل به مقام عزّ قدس گردد. چنانچه ملاحظه می فرمایید اگر راه عقل برای لقاء او بسته است، راه عشق و قلب مطهر جهت آن رویت بسته نیست، مشکل انسانها عدم طهارت و عدم فنا است. به گفته امام خمینی «رحمة الله علیه»:

در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی

این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است

توجه قلبی به حق، موجب ظهور نور ذلّ عبودیت در قلب انسان می شود و انسان برای پایداری در این توجه، سعی فراوان در طهارت قلب از تکبر و حسد و انواع رذایل دارد، و همین امر باعث می شود که قرآن به عنوان ذکر الهی غذای جان او گردد، ولی بر عکس توجه قلبی، اگر انسان نسبت به حق و حقایق در محدوده مفاهیم عقلی متوقف شد، از ظهور ذلّ عبودیت در قلب خود محروم می شود و ما

و منی او ظاهر می گردد و لذاست که می فرماید: «این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است» عقل در این مسیر همچون عقال و پایبند است، چون انسان را متوقف می کند، ولی وقتی قلب به میان آمد و انسان مست جمال جانان شد، نه منی می ماند و نه مایی و در این حالت انسان قرآن را ذکّر للعالمین می یابد و از ظاهر عبارات متذکر باطن آنها می گردد.

۲- در مورد آیات در ابتدای امر نظر جنابعالی را به این مطلب معطوف می دارم که حضرت حق جایگاه تمام عالم را با تمام مراتب اش در آینه‌ی این آیه این طور توصیف می کند: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» [۱] هیچ چیز نیست مگر آنکه خزینه های آن چیز نزد ماست، و نازل نکردیم مگر به اندازه ای محدود و معلومی از آن را. پس خزینه ی همه چیز حتی خزینه وجود شما پیش خداست چون می فرماید: «عِنْدَنَا!» یعنی مقام انسان در ابتدا مقام وصل به حق بوده است. بعد به این دنیا آمده است و گم شده است! و حالا راه نجاتش «الْيَه رَاجِعُونَ» است. یعنی انسان باید به خدا برگردد و در غیر این صورت در این دنیا در به در و سردرگم است و احساس پوچی و بیهودگی می کند، چون اتصالش را از مقام خزینه ای اش که نزد خدا بوده بریده است.

بنگر که چگونه به هرچه بنگری تو را به باطنی که از آن نازل شده است راهنمایی می کند و باز آن باطن، باطنی را در مقابل ما می گشاید تا آن جایی که هرچیز را در نزد خدا و در آینه‌ی وجود خدا بباییم. حال نمی دانم در این حالت، خدا را به مخلوق می یابیم، یا مخلوق را به خدا؟! یعنی هر مخلوقی خودش را در حضوری برتر به ما می نمایاند، مگر آن که ما از حضور برتر او غافل باشیم. شگفت آیه‌ای است برای تحلیل همه‌ی عالم و آدم. این جا است که انسان راه خود را در نسبت با هر مخلوقی می یابد. موفق باشید

[۱] (۱) - سوره حجر، آیه ۲۱.